

همایش علمی- پژوهشی مطالعات علمی علوم انسانی در جهان اسلام

نهاد برگزار کننده همایش: موسسه قانون یار

((با همکاری و حمایت معنوی دانشگاه فرهنگیان، آموزش و پرورش، بنیاد شهید و امور ایثارگران، سازمان ارشاد اسلامی، سازمان شهرداری (استان کرمانشاه) مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (استان تهران) و ...))

سر دبیر علمی و مسئول برگزاری همایش: دکتر بهنام اسدی (نماینده مقالات در ۸ پایگاه ملی و بین المللی)
تاریخ برگزاری همایش: ۱۱ اسفند ۱۴۰۱ شماره مقاله: ۱۸/۹۰۰۱۵ رده بندی کنفرانس: ب ۲۵/۶۱۴

تناسخ از دیدگاه شیخ اشراق

مرتضی عیدزاده

دبیر فلسفه و منطق

چکیده

تناسخ اصطلاحی کلامی، فلسفی و عرفانی به معنای انتقال روح از جسمی به جسم دیگر پس از مرگ و بازگشت دوباره آن به دنیا است. تنها وجه اشتراک که میان معتقدان به تناسخ، عقیده به انتقال روح از جسمی به جسم دیگر است، اما درباره علت و نوع و سرانجام تناسخ عقیده و احدی وجود ندارد. به ظاهر، ریشه اعتقاد به تناسخ شبه قاره هند است و از آنجا به سایر فرهنگ ها نیز سرایت کرده است. این باور با آموزه های ادیان آسمانی سازش ندارد و دلایل فراوانی بر نادرستی آن ارائه شده است. از این رو، اندیشمندان مسلمان به فراخور توان فکری خویش، به بررسی آن پرداخته اند و غالباً به امتناع عقلی آن گرایش نشان داده اند. در این میان، شیخ اشراق به گونه ای دیگر سخن گفته است. در این مقاله، تلاش شده است تا دیدگاه ایشان با توجه به آثار وی تبیین شود؛ در این زمینه، ابتدا تاریخچه آموزه تناسخ، گرایش های گوناگون در این باره، اصطلاحات، تناسخ و انواع آن و مبانی تناسخ و مبانی انکار آن، بررسی شده و در ادامه، تبیین دقیقی از دیدگاه ایشان ارائه گردیده است. در پایان، دلایل عقلی و نقلی طرفین ارایه شده است.

واژگان کلیدی: تناسخ، انتقال روح، شیخ اشراق، مبانی تناسخ، تناسخ مُلکی و ملکوتی

بخش اول: مقدمه

بحث «تناسخ» یکی از مباحث قدیمی علم النفس فلسفی است، موضوعی که در طول تاریخ فکر بشر را به خود معطوف داشته، به گونه ای که اعتقاد به تناسخ در میان ملل و اقوام زیادی از مسلمات شمرده است. در مغرب زمین جزو اعتقادات مردم و دانشمندان یونان باستان بوده و امروزه در مشرق زمین نیز ادیان زیادی از جمله هندوها، بودایی ها و ادیان دیگر به آن اعتقاد راسخ دارند. از این رو اندیشمندان مسلمان با توجه به مبانی معرفت شناسی و هستی شناسی اسلامی در سه حوزه کلام، عرفان، و فلسفه تلاش کردند تا بر اساس مبانی به رد این دیدگاه بپردازند. در حوزه فلسفی دو مکتب مشاء و متعالیه با بهره گیری از مبانی خاص خود علاوه بر بیان نظرات تناسخیه و پاسخ به شبهه های آنان تلاش کردند تا ماجرایی حضور نفس پس از مقاومت از بدن در دنیای دیگر و سپس اتصال نفس به بدن و حشر نفس را تبیین نمایند، ابن سینا و ملاصدرا در توجیه اعتقاد حکمای پیشین به تناسخ معتقد بودند که تناسخ معتقد بودند که تناسخ مورد نظر آنان همان تناسخ ملکوتی است که با زبان رمز گفته شده است تا مردم از کردار زشتشان دست بردارند و به کارهای درست راغب شوند. در حکمت اشراق بررسی و برخورد با تناسخ به طوری دیگری مطرح می شود.

امروزه آثاری از سهروردی را در اختیار داریم که در بیشتر این آثار سهروردی در بطلان تناسخ سخن گفته است. در کتاب اللمحات در بخش های به صراحت تناسخ را باطل شمرده و دلایل فلسفی در بطلان تناسخ می آورد که این دلایل نوعی دلایلی است که فیلسوفان مشائی و در صدر آن ها ابن سینا به آن اشاره کرده است. او با آن که از این جهت وامدار بوداسف و افلاطون و حکمت خسروانی است و آن ها را قائل به تناسخ میداند، موضع قاطعی در این باره نشان نمی دهد چنان که طیفی را رد صریح تناسخ در بیش تر آثار اشراق تا سکوت و حتی گاه همدلی در سخنان او به چشم می خورد.

تلاش این مقاله بر آن است که با بررسی دقیق آثار شیخ اشراق به دیدگاه ه های وی نایل شود. زمانی می توانیم درباره دیدگاه وی نظر دهیم که تنها به آثار ایشان چشم بدوزیم از این رو در این مجموعه تلاش است به نوشته های شیخ اشراق توجه شود تا در نهایت دیدگاه ایشان به دست آید.

پیش از پرداختن به اصل موضوع، نگاهی اجمالی به چند بحث مقدماتی ضروری به نظر می رسد:

بخش دوم: تناسخ

تناسخ یک واژه عربی است. در ادبیات ایرانی میانه به ویژه زبان های ایرانی خاوری که با فرهنگ ها و تمدن های شرقی همچون هند و چین نزدیک تر بوده و سنت ترجمه از زبان های سنسکریت تبتی و چینی نیز وجود دارد. تناسخ به معنای برداشتن چیزی و گذاشتن چیزی دیگری به جای آن یا تغییر دادن چیزی به چیزی دیگر است. سنخ در علم فقه به معنای برداشتن حکمی در شریعت به وسیله حکم دیگر و جایگزین کردن حکم دوم است. در تعریف تناسخ آمده است، آنگاه که انسان می میرد، روح او به جای انتقال به عالم آخرت، باز به این جهان بر می گردد و در جستجو قالبی برای ادامه زندگی مادی خود، گاه در وجود گیاهان، گاه در بدن حیوانات و گاهی در بدن انسان وارد می شود.

تناسخ عبارت است از انتقال روح و نفس و از میان رفتن کالبد جسمانی به بدنی دیگر که به فعل در همین جهان موجود است اعم از اینکه یک بدن اشراف باشد یا یک بدن اخص. نفسی که از کالبدی خارج می شود به کالبدی شریف تر از کالبد خود و یا به کالبدی مادون کالبد خود وارد شود. به عنوان مثال نفس حیوانی وارد کالبد انسانی شود و یا نفس انسانی وارد کالبد حیوانات، نباتات و جمادات شود یا برعکس. در گونه شناسی تناسخ گاهی میان تناسخ ملکی و تناسخ ملکوتی تمایز قایل شدند. تناسخ ملکوتی را ملاصدرا به کار برده است و مراد از تناسخ ملکوتی این است که انسان ها متناسب با احوالات، خلیقات و متناسب با ملکاتشان بعد از مرگ کالبدی از جسم عالم مثال در اختیارشان قرار خواهد گرفت و یا به عبارت دقیق تر بر اساس خلیقات و ملکاتشان در زندگی این جهانی کالبدی مثالی برای آن ها ساخته می شود که روح و نفس بعد از مفارقت بدن به آن کالبد اتصال پیدا می کند و اتصال خود را با آن کالبد ادارک می کند. (دکتر مجتبی اعتمادی نیا، ۱۴۰۱)

تناسخ یک باور اصل در ادیان هندی است (هندوئیسم، بودیسم، جینسیسم و سیک گرایی) و بیشتر بت پرستان، اما گروهایی هستند که به تناسخ اعتقاد ندارند ولی در عوض به زندگی پس از مرگ معتقد هستند.

تناسخ در اشکال گوناگون، به عنوان یک اعتقاد باطنی در بسیاری از جریانات یهودیت از جنبه های مختلف اتفاق می افتد. اعتقاد به تولد مجدد توسط شخصیت های تاریخی یونان، مانند فیثاغورس، سقراط و افلاطون و همچنین در ادیان مختلف وجود دارد. روابط تاریخی بین این فرقه ها و اعتقادات مربوط به

تناسخ که از ویژگی‌ها نوافلاطونی، اورفیسیم، هرمتیسیم، مانوئیسیم و عرفان دوران روم و همچنین ادیان هند است.

فلسفه اعتقاد به تناسخ به اعتقاد هندیان به کارما «قانون تاوان» باز میگردد. بدین صورت که هندوها معتقد بودند که پاداش و عذاب در همین جهان رخ میدهد. اگر انسان در زندگی فرد نیکی باشد زندگی راحت تری خواهد داشت. سپس این سؤال مطرح شد که: «چرا افراد نیکی وجود دارند که زندگی آن‌ها سرشار از رنج است؟» در پاسخ به این سوال فرضیه تناسخ یا وازایش مطرح شد. که می‌گفت روح انسان پس از مرگ دوباره در قالبی جدید به این جهان باز می‌گردد و نتیجه اعمال زندگی‌های قبلی را در این زندگی می‌بیند به این چرخه زایش‌های مجدد نام تناسخ را داده‌اند. (محمد خدادادی، ۱۳۹۹)

بند اول: پیشینه تاریخی تناسخ

دانشمندان و محققان تاریخ ادیان که پیرامون تاریخ تفکرات بشر تحقیق کرده و تاریخ ادیان مختلف را بررسی نموده‌اند، خاستگاه اصلی اعتقاد به تناسخ را در آیین‌های شرقی مانند بودا برهمنی و هندو می‌دانند. این موروث حکیمان شرق زمین که در همه ادوار کم و بیش دارای طرفدارانی بوده امروز نیز طرفدارانی دارد و تناسخ‌های عصر جدید نیز در حقیقت همان سخنان پیشینیان را در قالب الفاظ دیگر تکرار می‌نمایند. جان ناس می‌گوید: «عقیده به تناسخ منحصر به مردم هند نیست، بلکه تمام مذاهب عالم از بدویان وحشی گرفته تا مردم پیشرو که دارای فرهنگی متعالی می‌باشند همه کم و بیش قدمی در راه عقیده به تناسخ برداشته‌اند.»

فرید وجدی نویسنده دایرة المعارف قرن بیستم در این باره می‌نویسد:

«عقیده بازگشت ارواح (به بدن در این جهان) یک اعتقاد قدیمی و کهنه است که نخستین بار در هند به وجود آمد هم اکنون نیز این عقیده در میان آنهاست... و در اسلام هیچ کس قائل به این عقیده نشده، جزء فرقه تناسخیه آنها نیز این عقیده را از قرآن نگرفتند، بلکه از هندوها و از طریق منقولاتی که از فلسفه آنها داشته‌اند اقتباس نموده‌اند. (فرید وجدی، ۱۹۷۱،

قطب الدین شیرازی می گوید: «التناسخ بمعنى انتقال نفوس الاشقياء الى الاجساد الحيوانية لها في الاخلاق و الافعال

تناسخ به معنای انتقال نفوس و ارواح اشقياء بعد از مرگ به پیکر حیوانی است که در افعال و اخلاق با آنها تناسب دارد.

قطب الدین شیرازی، ۱۳۶۰.

شاید هیچ اعتقاد مذهبی به اندازه تناسخ در طول تاریخ دچار تغییر و دگرگونی نشده باشد. طبق اسناد به جا مانده و تحقیقات به عمل آمده، هر گروه و فرقه ای بنا بر خواسته ها، امیال و انتظاراتش این باور را شخصی سازی می نموده است.

بند دوم: هندوئیسم

در هندوئیسم، روح (آتمن) جاودانه و نامیرا است، در حالی که جسم تولد و مرگ دارد. روح، جسم را مانند لباس کهنه ترک می گوید و لباس نو می پوشد. بخش مهمی از آموزه های مکتب «هندو» به آموزه تناسخ اختصاص دارد و محققان آن را عمده ترین ویژگی مذهب هندوان می دانند؛ آموزه ای که نشانه نحله هندی دانسته شده و اهمیت آن به حدی است که اگر کسی به آن اعتقاد نرزد، از سلک هندوان به شمار نمی آید.

هندوان معتقدند: آدمی همواره در گردونه تناسخ و تولدهای مکرر در جهان پر رنج گرفتار است.

برهمن ها به ایده وازایش (تناسخ) معتقد هستند؛ یعنی هر وقت موجودی از بین برود، روح آن از کالبد جدا شده و در همین دنیا به کالبد موجود دیگری در می آید. (محمد تقی یوسفی، ۱۳۸۲)

بند سوم: تناسخ از منظر تفکر بودایی

ما معمولاً اهدافی برای خود خلق میکنیم و به سوی آنها حرکت میکنیم. ما امیدواریم به اوج رضایت پایدار حرکت کنیم و این امیدواری ما را پیوسته مشغول می سازد. ما دائماً در حال شنا به جایی هستیم که فکر

میکنیم ساحل است؛ چیزی که احساس می کنیم: پاسخ مشکل ماست: خواه یک رابطه عاشقانه جدید، خواه درمان یک بیماری، خواه برای جوان ماندن و خواه رسیدن به ثوابی ملکوتی. در کل آنچه فکر میکنیم جواب ما خواهد بود، خود به عامل افزایش رنج بدل می شود؛ پس دوباره راه حل می گردیم. این چرخه بی پایان است. معادل سانسکریت این زنجیره چرخش سمسارا است. تا وقتی که در غفلت زندگی می کنیم وجود سمسارایی بی پایان است. هدف این بودایی شکستن این چرخه است. انسانی که به درجه بودا شدن می رسد، از چرخه سمسارا رها شده و به آرامش صلح و رضایت برتر یا نیروانا می رسد. از منظر تفکر بودایی، در اصل در دنیای سمسارا را هیچ چیز واقعی نیست. وجود این چرخه در اصل به دلیل اعتقاد کذب از مفهوم خویشتن ریشه می گیرد که در اصل یک اعتقاد خیالین است. هنگامی که انسان به روشنایی یا نیروانا می رسد می گوید من یک اسم، یک تاریخچه شخصی، انبوه خاطرات و رویا دارم اما هنگامی که دقیق نگاه میکنم اینها موهومی اند. من حال به دنبال چیزی هستم که دیگر برای من پنهان نیست: منی که از تصاویر ذهنی پاک شده است درست مثل قطره بارانی که به اقیانوس می پیوندد و ابری که در آسمان ناپدید می شود. در این هنگام، زمانی که سیدارتا به این شناخت رسید و بودا شد گفت من زمین را به رهایی ام از چرخه تولد و مرگ شاهد می گیرم. شگفتا این روشنایی طبیعت همه آدمیان است. حال آنکه مردم از فقدان آن رنج می برند و در چرخه بی پایان و موهومی سمسارا گرفتارند. از نظراین تفسیر وجود روحی که ممکن است تناسخ گاهی افراد دقیق و منطقی از ادیان شرقی و آیین بودا ندارند را هیجان زده کرده است، چرا که گویا برای آنها حیات جاودانه را تضمن میکند ولی این تصور صرفاً یک سوء تفاهم است. با این حال بسیاری از فرقه های بودایی به تناسخ روحانی اعتقاد دارد و در این مورد بین بودایی ها و اختلاف نظر وجود دارد. (علی کاشفی)

علامه حسن زاده نیز درباره اقسام نتایج چنین آورده است: تناسخ ملکی (مادی) آن است که نفس پس از آن که از بدن عنصری خویش منقطع شده، به پیکر دیگری منتقل بشود، چه آن پیکر دیگر انسان باشد که تناسخ است، یا پیکر حیوان باشد اقسام را تناسخ ملکی نامیده است، چون نفس در عالم مادی از بدنی به بدن دیگر انتقال یافته است. (حسن زاده آملی، ۱۳۷۱)

بند چهارم: تناسخ در ادیان توحیدی

در اینکه آموزه تناسخ به معنای انتقال دایمی ارواح به ابدان، در ادیان توحیدی وجود دارد یا نه، تردید جدی وجود دارد؛ ولی برخی از حکیمان آن را به شیث نبی (ع) اسناد داده اند. عباراتی نیز در متون دینی وجود دارند که برخی با استناد به آنها، تناسخ را جزو آموزه های دینی دانسته اند؛ مثلاً برخی از تناسخیان ادعا کردند در کتاب کابالا که یکی کتاب های مقدس یهودیان است، چنین آمده : «بر توحکم شده که بارها به زندگی ات برگردی» ویا عبارتی در انجیل وجود دارد که به حضرت عیسی (ع) گفتند: «در تورات نوشته شده که ایلای نبی دوباره به عام بر می گردد، پس چه زمانی بر می گردد؟ حضرت عیسی در جواب فرمود: او به دنیا بازگشت، ولی او را نشناخته و به قتل رساندند... او همان یحیی بود.»

برخی از تناسخیان با استناد به آیاتی از قرآن کریم، اسلام را طرفدار تناسخ دانسته، از آیات مزبور دلایل به ظاهر محکمی برای دیدگاه خود ساخته اند که در کلمات شیخ اشراق نیز آمده است.

البته آموزه تناسخ کم و بیش در برخی از فرقه های اسلامی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می شود؛ مثلاً، «اهل حق» معتقدند: خداوند در نمیری حلول کرده است. در کتاب های فقهی نیز طایفه ای به نام «خرمیه» نام می برند که به تناسخ باور دارند.

«قادیانیه» را نیز پیروان تناسخ دانسته اند؛ زیرا میرزا غلام امد قادیانی، رئیس این فرقه، معتقد بود: روح حضرت عیسی (ع) پس از مرگ، سه بار در دنیا ظاهر خواهد شد: یک بار در بدن پیامبر اکرم (ص) و یک بار در بدن میرزا و بار دیگر، در آخر الزمان ظاهر می شود.

برخی از نویسندگان هندی دانشمندان اسلامی را نیز متأثر از اصل تناسخ هندوان می دانند. تاراچند می نویسد: «شیخ شهاب الدین سهروردی معتقد بود: روح افرادی همواره در حال تکامل است و بدون توقف در تلاش است که به کمال اشراق و جذبه نایل آمد. حتی مرگ هم آن را از تلاش باز نمی دارد. آن زمان که جسم خاکی نابود می گردد، در جسم دیگری حلول می کند.»

بخش سوم: اصطلاحات تناسخ

تناسخ دارای دو اصطلاح «ملکی و ملکوتی» است که به اختصار به تعریف آن می پردازیم و سپس اقسام تناسخ ملکی را بیان می کنند.

بند اول: تناسخ ملکی

تناسخ ملکی در اصطلاح فلسفی است. از این که نفس انسانی، با توجه به ارتباط و عشقی که بین جسم و روح وجود دارد. با از بین رفتن جسم و روح وجود دارد. با از بین رفتن و مرگ بدن اول، بدون فاصله زمانی و بدون وقفه، وارد بدنی دیگر شود.

بند دوم: تناسخ ملکوتی

این قسم از تناسخ عبارت است از انتقال نفس از بدن دنیوی به بدن اخروی ای که با اخلاق و ویژگی هایی که در دنیا کسب کرده است

این قسم از تناسخ عبارت است از انتقال روح کامل نشده به جایگاهی پایین تر، مانند انسانی دیگری یا حیوان یا گیاهیا جماد.

تناسخ ملکوتی مثالی آن است که انسان پس از مرگ، در عالم مثال و برزخ بر اساس ملکات حاصل آمده در این دنیا به صورت ها و بدن های متناسب محسوس می شود؛ چنین معنایی به روشنایی از روایات معصومان (ع) نیز قابل استفاده است. صدر المتالهین می گوید: حکمای گذشته، غالباً اهل کشف و مکاشفه بوده اند و با چشم برزخی و مثالی مفارقت ارواح از ابدان جسمانی و سپس در آمدن در ابدان حیوانات مناسب را مشاهده می کردند. این مشاهدات گاه آنچنان شفاف و آشکار بوده اند که برخورد آنان نیز مشتبه می شد. و گمان میکردند مسئله در عالم دنیا اتفاق افتاده است. و گاه که برخورد آنان آشکار بود، مخاطبان ایشان درک درستی از کلمات و گزارش های آنها نداشته و گمان میکردند مرادشان تناسخ در ابدان مادی دنیوی است. و گاهی نیز بدفهمی متاخران این خلط و اشتباه را پدید آورده است. بنابراین، با

جمع بندی ای که ملاصدرا بدان دسته یافته است، باید تناسخ مادی جسمانی را محال و تناسخ معنوی ملکوتی و مثالی را ممکن بلکه صحیح دانست. (محمدتقی یوسفی، ۱۳۸۸)

بخش چهارم: انواع تناسخ مُلکی

بند اول: تناسخ صعودی

تناسخ صعودی به معنای انتقال روح از یک مرتبه و مرحله پایین تر به مرحله بالاتر است. مثلاً روح از جسم نباتی به بدن حیوان منتقل می شود و سپس در مرحله بعد به جسم انسانی و در مرحله بعد، از جسم انسانی به مراتب بالاتر روحانی یا طبق نظر بعضی به فرشته یا جرم آسمانی منتقل می شود.

بند دوم: تناسخ نزولی

این قسم از تناسخ عبارت است از انتقال روح کامل شده به جایگاهی پایین تر، مانند انسانی دیگر یا حیوان یا گیاه یا جماد.

بند سوم: تناسخ متشابه

انتقال روح از بدنی به بدن هم عرض دیگر، مثلاً از بدن انسانی به بدن انسان دیگری وارد شود و یا از بدن حیوانی به بدن حیوان دیگر انتقال یابد.

بند پنجم: انواع تناسخ نفس انسانی

نَسَخ: انتقال روح انسان به جسم انسان دیگر

مَسَخ: انتقال روح انسان به جسم حیوان

رَسَخ: انتقال روح انسان به جسم گیاه

فَسَخ: انتقال روح انسان به جسم جماد

بخش پنجم: معاد در نگاه شیخ اشراق

سهروردی موضوع تناسخ را در مبحث معاد اینگونه مطرح نموده است؛ بنابر نظر وی انسان ها به سه دسته تقسیم می شوند که نحوه حیات پس از مرگ هر کدام به گونه خاصی است:

الف) دسته اول، نفوس طاهر و پاکی هستند که در علم و عمل قوی و کامل اند. این گروه به تعبیر قطب الدین شیرازی همان هایند که قرآن از آنها به «مقربان» یاد کرده است. ایشان به دلیل آنکه اسیر تعلقات دنیوی نیستند، شور و اشتیاق آنها به عوالم قدس و نور بسیار شدید است. چنین نفوسی پس از مفارقت از بدن_ حتی اگر تناسخ واقعیت نیز داشته با_ دیگر جذب بدن های مادی دیگری نمی شوند و عشق و ان جذاب و کشش به عوالم قدس، آنها را به سوی سرچشمه های نور جذب می کند. هرچند زهد و وارستگی در این نفوس بیشتر و اشتیاق به عالم نور شدیدتر باشد، پس از مرگ مرتبه ای عالی تر در عالم انوار و در حضرت قرب نورالانوار خواهند داشت و از اشراقات نورالانوار و دیگر نورها و همچنین نورهایی که پیش تر وارد عالم نور شدند و نورهایی که پس از این وارد عالم نور می شوند، لذت هایی بی پایان خواهند برد. شیخ اشراق معتقد است با ملحق شدن نفوس کاملان به عالم نور، تعداد انوار قاهره و عقول و مفارقات افزایش می یابد و این افزایش همواره روزه فزونی است.

ب) دسته دوم سعادتمندانی هستند که به پایه مقربان نمی رسند؛ همان ها که به تعبیر قرآن اهل یمین اند. اینان اهل علم و عمل تقوا و ایمان هستند، ولی تعلقات مادی را به کلی از خود جدا نساخته اند. از همین رو، پس از مرگ از مفارقت از بدن به عالم نور رهسپار نمی شوند، بلکه عالم مثال مسکن و مأوی ایشان خواهد بود. اهل یمین و متوسطان در کمال و سعادت قدرت ایجاد صورتهای مثالی زیبا و خوشایند و لذت بخش را دارند. به همین جهت غذاها و چهره های نیکو و آوازه های خوش و هرچه را که بخواهند برای خود به صرف اراده کردن حاضر می یابند. شیخ اشراق معتقد است متواسطان از اهل سعادت برای همیشه در عالم مثال باقی خواهند ماند.

ج) دسته سوم از اهل آخرت شقاوت مندان یا اهل شمال هستند. اینان در عالم به عقاید باطل، کفر و شرک تن داده اند و در عمل آلوده به پلشتی ها و زشتی ها و در اخلاق گرفتار رذائل اند. (سید یحیی یثربی، ۱۳۸۴)

از نگاه شیخ اشراق، اینان در عالم مثال معذب اند. حال، چه تناسخ حق باشد یا نباشد، جایگاه نهائی این گروه صورت های ظلمانی و کمبود و تاریک و وحشت آور در عالم مثال است.

بخش ششم: مبانی تناسخ

بند اول: جوهریت و وجود لnfسه بودن نفس

اگر نفس وجود لغیره داشته باشد امکان انتقال آن به بدن دیگر نخواهد بود؛ خواه صورت نوعی بدن باشد، خواه عرضی برای بدن. در هر صورت، تصور انتقال آن به معنای انقلاب در ذات آن است؛ انقلاب از وجود لغیره به وجود لnfسه که امتناع آن بدیهی است. براساس، نفس تنها می تواند دچار تناسخ شود که جوهری باشد که دارای وجود لnfسه است.

بند دوم: بقای نفس

شیخ اشراق اساسا خود را درگیر مسئله ای به نام نابودی نفس با نابودی بدن نمی داند؛ زیرا وقتی وی هویت نوری نفس و مغایرت آن با بدن را به اثبات رساند، اساسا اضمحلال بدن ارتباطی نفیا یا اثباتا با اضمحلال نفس نخواهد داشت.

وی تنها دو فرض را بررسی کرده است:

الف) فرض اول، آن است که نفس پس از مفارقت از بدن، خود موجب نابودی خود شود. این فرض با توجه به قاعده ای فلسفی که می گوید: هیچ چیزی مقتضی بطلان و نابودی خویش نیست؛ چرا که در آن صورت اصلا موجود نمی شد، باطل مشود؛

ب) فرض دوم، آن است که علت نفس انسانی که رب النوع انسان است مقتضی عدم نفس ناطقه باشد. وی این فرض را از چند طریق ابطال میکند: نخست، آنکه اگر رب النوع، گاه مقتضی وجود نفس و گاه مقتضی عدم آن باشد، چنین معنایی مستلزم راهیابی تغییر در جوهر مجرد خواهد بود و چنین چیزی در عقول و مفارقات عقلی که مجرد تام اند راه ندارد.

دوم، آنکه شعاع نوری نفس ناطقه از اشعه و لوازم ذاتی رب النوع است، چگونه ممکن است چیزی لازمه ذات خود را نفی کند و نوری شعاع خود را از میان ببرد. شیخ اشراق در ادامه به این نتیجه می رسد که چون علت تحقق نفس-یعنی رب النوع انسان-باقی است و تغییری در او روی نمیدهد، نفس نیز باقی خواهد بود و پس از مفارقت از بدن نابود نمی شود؛ به بیان دیگر، نفس به بقای علت خویش باقی خواهد بود. سهروردی در ادامه این بحث به دو نکته اشاره میکند: نخست، آنکه اگر قابلیت نابودی داشته باشد، این وضعیت در هنگام مقارنت با اسباب فساد و نابودی؛ یعنی در حال تعلق به بدن و عالم ماده فراهم تر است، تا آن هنگام که مفارقت از اسباب فساد یافته است، یعنی پس از مفارقت از بدن نه تنها نباید انتظار نابودی داشت، بلکه اسباب فنا و اضمحلال کاسته تر و شرایط بقا فراهم تر است؛ دوم، آنکه مرگ به معنای مفارقت نفس ناطقه از بدن است و علت این مفارقت فساد مزاج جسمانی است. این دیدگاه، دیدگاه غالب غالب حکمای پیش از صدر المتألهین است که سبب مرگ را عدم بقای صلاحیت بدن برای تعلق نفس دانسته اند. این همان است که بعضی شعرا می گویند:

جان قصد رحیل کرد گفتم که مرو گفتا چه کنم خانه فرو می آید

سهروردی نیز براساس تعالیم حکمای هند، به تبیین تناسخ پرداخته، به برخی از اشکال ها پاسخ می گوید. بیان او:

این فرزندگان می گویند: برترین ترکیب، ترکیب بدن انسان است، لذا برای پذیرش فیض جدید انوار برین که یک نور اسپهبدی است، از همه بدن های دیگر پیش تر و شایسته تر است، از این رو هیچ نوری از راه تناسخ وارد بدن انسانی نمی گردد، برای اینکه بدن براساس آمادگی خود، از انوار برین، یک نور تدبیرگر دریافت می کند. در آن صورت اگر نور مدبر دیگری از راه تناسخ وارد آن بدن گردد، لازم آید که یک بدن گردد، دو «من» آگاه داشته و دو شخص جداگانه باشد. چنین چیزی محال است.

هم چنین این فرزندگان می گویند: لازمه این که بدن انسان، اقتضای نور مدبر می کند، آن نیست که بدن های حیوانات دیگر نیز چنین اقتضایی داشته باشند، در نتیجه آنها نیز مانند بدن انسان، نور اسپهبدی را از انوار برین دریافت دارند، چون چنین است پس هرگاه که بدن انسان، نور اسپهبدی را از انوار برین دریافت دارند، چون چنین است پس هرگاه که بدن انسانی فروپاشد، در حالی که نور اسپهبد آن بدن، به دلیل نقض

و نیازش شیفته تاریکی ها بوده، جای گاه اصلی خود را فراموش کرده باشد، طبعا به پست ترین مراحل کشانده خواهد شد، چون بدن جانداران دیگر و ترکیبات مادی جهان نیز تشنه نورند، ناچار آن انوار ناقص و نیازمند وارد این بدن ها خواهند شد، زیرا اساس تعلق نفس به بدن، چیزی جز نیاز به کامل شدن نبود که این نیاز هم چنان باقی است.

باید توجه کرد که نور، جز با نور تکمیل نمی گردد، لذا از بدن های حیوانات دیگر چیزی به بدن انسانی انتقال نمی یابد، بلکه انوار به سبب اوصاف پست خود، همیشه از بدن انسانی به بدن حیوانات دیگر، سرازیر می شوند؛ هر خوی پستی به تناسب خود، بدنی از حیوانات را انتخاب کرده و «هر دریچه ای روزی معین خود را دارد».

این که می گویند: «عدد جاندارانی که پدید می آیند، با شماره انسانهایی که می میرند، برابر نیست» سخنی نادرست است، زیرا تعدادی جاندارانی که در یک روز پدید می آیند، از تعداد انسان هایی که در آن روز می میرند، بیشتر است، اما ارواح انسانی، زیادی در بدن حیوانات قرار گرفته اند که با مرگ هر حیوانی به بدن حیوان دیگر منتقل می شوند، زیرا ارواح بشری گرفتار تنزل تدریجی اند؛ مثلا روح طمع کاران یک باره به بدن مورچه انتقال نمی یابد، بلکه در فاصله بدن انسان و مورچه به صدها گونه بدن دیگر با حجم ها و علاقه های گوناگون وارد می شوند.

اشکال دیگر: انسان ها عمر دراز دارند و تعداد کم، در صورتی که تعداد جانداران دیگر زیاد است و عمرشان کوتاه، پس چگونه این بدن های انسانی کم، ارواح آن همه بدن حیوانات را می پذیرند؟ این اشکال مردود است، زیرا هرگز از بدن حیوانات، چیزی به بدن انسان انتقال نمی یابد.

البته وابستگی های ارواح با بدن ها، در اثر سختی های مرگ و رنج ها و بلا ها کمتر می گردد. اهل هر مرتبه ای از مراتب انسانی نیز، در انتخاب حیوان درجاتی دارند. برخی بزرگ و بعضی کوچک و گروهی میانه اند، هر گروه و صنفی، حیوانات مناسب خود را بر می گزینند و از بزرگ به سوی کوچک به تدریج و در طول زمان سرازیر می شوند. (سید یحیی یشربی، ۱۳۸۴)

بند سوم: اعتقاد به ثواب و عقاب

شاید مادی گرایان و پوچ گراها بر این باور اصرار کنند که جهان پوچ در پوچ است و بر رفتار و کردار بشر، ثواب و عقابی مترتب نیست، در حالی که به حکم عقل، هر انسانی در برابر پندار و کردار خویش مسئول است. از این رو، عقلای عالم در این باره هم رأی اند، هرچند در اینکه چگونه نسبت به اعمال خویش مورد سؤال و مؤاخذه قرار گیرند، اختلاف نظر دارند. تناسخیان با تأکید بر این حقیقت، به زندگی های مادی پیاپی اعتقاد دارند، به گونه که شاید مهم ترین انگیزه آنان در اعتقاد به تناسخ، اعتقادشان بر ضرورت ثواب و عقاب باشد، چیزی که در زندگی نخست امکان آن وجود ندارد. از این رو، نفوس صالحان و طالحان با حلول در ابدان مادی، در زندگی یا زندگی های بعدی قرار می گیرند تا به سنت ضروری پاداش و مکافات جامه عمل پوشانده شود.

هندوه، که برچرخه بی پایان تناسخ پافشاری می کنند، نیز اعتقاد به قانون اخلاقی «کارما» بر این نکته تأکید می ورزند: آموزه «کارما» مدعی است که کردار خوب و بد نتایج مثبت و منفی به همراه سنت دینی وحدت وجودی، که آموزه تناسخ و «کارما» را دربر میگیرد، کارما را به عنوان عوامل و شرایطی برای چگونه شدن می بیند؛ در واقع، آن را به عنوان یک روش اخلاقی قانون طبیعی و یا قانون علیّ تلقی میکند.

بر اساس قانون «کارما» که به معنای «کردار» است، آدمی نتیجه اعمال را در دوره های بازگشت مجدد خود در این جهان، می بیند. کسانی که کار نیک انجام داده اند در مرحله بعد، به بدن انسان متنعمی منتقل شده، زندگی مرفّه و خوشی دارند (نسخ)، و آنان که کار بد می کنند در بازگشت، با بینوایی و بدبختی دست به گریبان خواهند بود و چه بسا به شکل حیوان (مسخ) و یا نبات (فسخ) و یا جماد (رسخ) بازگشت کنند.

البته این پرسش مطرح می شود که چه ضرورتی دارد که نفوس به ابدان برگردند؟ اگر حیات دیگری فرض شود که یا اصلاً رجوع به بدن مادی شکل نگیرد و یا اگر برگشتی هست تنها یک بار باشد و نه بیشتر، آیا نمی توان به ثواب و عقاب اعمال نایل شد؟ پاسخ تناسخیان به این پرسش منفی است. از این

رو، در دفع معاد و دفاع از دیدگاه خویش، دلایلی اقامه کرده اند که در بیانات شیخ اشراق به آن اشاره شده است.

بند چهارم: انکار معاد

آموزه تناسخ به معنایی که هندیان به آن اعتقاد دارند، تنها با انکار معاد قوام می باید؛ زیرا یکی از راه های عقاب و ثواب این است که به جای تناسخ دایمی، همه انسان ها پس از مرگ، از حیاتی برخوردار شوند که پاداش و مکافات پندار و کردار خویش را در آن مشاهده کنند، بدون اینکه به سیر در ابدان متوالی نیازی داشته باشند. این همان آموزه ای است که ادیان ابراهیمی بر آن پافشاری می کنند، در حالی که مکاتب هندی، که بر چرخه دایمی تناسخ پافشاری می کنند، به آن اعتقادی ندارند. از این رو، برای عملی شدن پاداش و مکافات اعمال، راهی جز چرخه دایمی تناسخ ارواح پیدا نمی کنند.

بخش هفتم: دیدگاه مشاء

در این قسمت دیدگاه مشاء در رد و ابطال تناسخ نقل و نقد می شود. بیان سهروردی: این مبنای مشائیان که هر مزاج و ترکیب معتدلی، اقتضا می کند که نور برین، یک نور تدبیرگر را در آن ایجا کند، سخنی است که درستی آن روشن نیست، زیرا چنین چیزی جز در مورد بدن انسانی ضرورت ندارد. هم چنین این مبنای آنان که بین مرگ انسان و تولد حیوان ملازمه ای نیست در صورتی که اگر تناسخ درست بود، باید تولد هر حیوانی همراه با مرگ یک انسان بود، مبنایی قابل توجیهی نیست، زیرا نظام جهان، سامان خاص خود را دارد، چنان که زیان عده ای، زمینه سود دیگران را فراهم می سازد و ثروت و دارایی هرگز بی صاحب نمی ماند.

هم چنین مشائیان گفته اند: همه ترکیبات حیوانی مانند انسان، اقتضا می کنند که نور مدبری به آنها افزوده گردد. در این صورت اگر نور مدبر دیگری از بدن انسانی دیگر به آن انتقال یابد، لازم آید که یک بدن دو نفس داشته باشد.

این که ارواح از انسان به بدن حیوانات انتقال نمی یابد (بطلان تناسخ)، عقیده مشائیان است، افلاطون و فرزندگان پیش از وی، این اتقال را می پذیرند، اگرچه در انحصار این انتقال به حیوان، یا تعمیم آن به نبات و جماد اختلاف دارند. (سید یحیی یثربی، ۱۳۸۴).

بخش هشتم: تناسخ در قرآن و حدیث

سهروردی در این قسمت، اشاراتی از قرآن و حدیث را در خصوص جواز تناسخ نقل می کند. بیان او:

بعضی از مسلمان که به تناسخ معتقدند، به آیات و روایاتی استناد میکنند، از جمله این آیه: «هرچه پوست شان از هم می پاشید ما پوست دیگری به جای آن ایجاد می کردیم. (نساء-آیه ۵۶)» و این آیه: «هرچه تلاش کنند که از آن بیرون آیند دوباره به آن باز می گردند. (سجده-آیه ۲۰)». و این آیه: «هیچ جنبنده ای در زمین و هیچ پرنده ای در آسمان نیست، مگر این که مانند شما امت ها و اقوامند. (انعام-۳۸)». نیز آیه های مربوط به مسخ (تبدیل انسان به حیوان)، هم چنین احادیث و روایاتی که دلالت دارند بر این که انسان ها براساس اخلاق و رفتار خود در روز قیامت به صورت حیوانات مختلف در خود اقرار می کنیم آیا راهی برای راهی هست؟ (غافر-آیه ۱۱)» و مانند این آیه که درباره خوش بختان و اهل نجات اساء: «در آن جا طعم مرگ را نمی چشند به جز آن مرگ نخستین»، و آیات دیگر.

بسیاری از فرزندگان به این مضمون ها توجه کرده اند ، اما همگی برآنند که نورهای مدبر پاک ، پس از مرگ بدن گرفتار تناسخ نشده ، به انوار برین می پیوندند.

بند اول: رد تناسخ از نظر قرآن

بحث این است که آیا نفس حیوانی و انسانی تنها به یک بدن، تعلق میگیرد و پس از مرگ به جهان دیگری رود یا این که پس از مرگ می تواند به حیات دنیوی خود در بدن یا جسم دیگری ادامه دهد؟ طرفداران تناسخ به دیدگاه دوم باور دارند؛ یعنی: وقتی نفس با مرگ از بدن خود جدا شد، به صورت پی در پی می تواند در بدن های دیگر انسانی یا حیوانی یا نباتی و یا جمادی تعلق یابد. این عقیده با براهین عقلی و آیات قرآنی منافات دارد.

خداوند سبحان در آیه شریفه می فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَ نَفْسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» یعنی: «خدا جان ها را به هنگام مردنشان میگیرد، و نیز جان کسانی را که در خواب خود نمرده اند. جان هایی را که حکم مرگ بر آن ها رانده شده نکه می دارد و دیگران را تا زمانی که معین است باز می فرستد. در این عبرت هاست برای آن هایی که می اندیشند. (زمر/۴۳)»

واژه توفی، به معنای رجوع به خداوند سبحان پس از مرگ و عدم رجوع به جهان دنیا است و حتّا در آیات دیگری می فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ، لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» یعنی: «چون یکیشان را مرگ فرا رسد، گوید ای پروردگار من، مرا بازگردان، شاید کارهای شایسته ای را که ترک کرده بودم به جای آورم. هرگز، این سخنی است که می گوید و پشت سرشان تا روز قیامت مانعی است که بازگشت نتوانند.»

علاوه بر دلایل قرآنی، می توان از طریق روش عقلی نیز به ابطال تناسخ پرداخت؛ زیرا لازمه قول به تناسخ، اجتماع دو نفس در بدن واحد است؛ یکی، نفسی که بدن با قابلیت و استعدادی که پیدا می کند، ظرفیت دریافت فیض الهی را می یابد و دارای نفس می شود و دیگری، نفسی است که از بدن دیگری به این بدن منتقل شده است و وجود دو نفس در بدن واحد با وحدت شخصی هر انسانی که بالبداهه درک می شود، منافات دارد. این اشکال با پذیرش حرکت جوهری، تقویت می شود؛ زیرا وقتی بدن با حرکت جوهری، سیر تکاملی خود را طی می کند، به مرحله ای می رسد که قابلیت دریافت نفس را می یابد و درحالت اگر نفس دیگری به او تعلق یابد، اجتماع دو نفس در بدن واحد لازم می آید که محال است. (عبدالحسین خسروپناه، ۱۳۸۸).

بند دوم: نقد ملا صدرا

نقد ملاصدرا از تناسخ نمونه دیگری از نقد بر اساس مبانی خاص فلسفی است. ملاصدرا، بر مبنای نظریه حرکت جوهری، نحوه ایجاد و بقای نفس را به گونه ای تعریف می کند که تناسخ مطلق ناممکن می شود. طبق این نظریه نفس و بدن در ابتدای حدوث خود اموری بالقوه و دارای حرکت جوهری ذاتی هستند میان نفس و بدن یک ترکیب اتحادی طبیعی وجود دارد که موجب می شود هردو باهم از قوه به

فعل برسند. نفوس، جملگی در مدت حیات جسمانی خود از قوه به فعل می رسند و برحسب اعمال نیک یا بد خود نوعی تحصیل و فعلیت می یابند، چه این تحصیل و فعلیت در سعادت باشد چه در شقاوت. بنابراین وقتی نفس بالفعل شد محال است حیوان پس از بلوغ به مرحله نطفه بازگردد. حرکت جوهری به قسر یا به طبع و به اراده و یا به اتفاق بازگشت پذیر نیست. حال اگر نفس تناسخ یافته ای به بدنی تعلق بگیرد و چه آن بدن در حالت جنینی باشد که این امر محال است. (ملاصدرا، ۱۳۰۱ و ۲/۹). به نظر ملاصدرا این برهان عامی است که همه اقسام تناسخ را از جهت نزول یا صعود باطل می کند.

صدر المتألهین بر این عقیده است که آنچه سهروردی از بوذاسف و حکمای مشرق قبل از وی نقل کرده تنها به تناسخ نزولی ناظر می باشد ولی در نظر صاحب حکمت متعالیه، جماعت اخوان الصفا به تناسخ صعودی معتقد بوده و آن را مورد تأکید قرار می دادند. حکیم بزرگ شیراز، مانند بسیاری از حکمای دیگر تناسخ را مطلقاً ممتنع دانسته و برهان محکمی نیز در این باب اقامه نموده است.

خلاصه آن برهان این است که: بنابر اصل «حرکت جوهری» و «جسمانیة الحدوث بودن نفس ناطقه آدمی»، تکون هر جسمی از اجسام مادی در این عالم از مرحله قوه آغاز گشته و به طور تدریجی مراحل گوناگون فعلیت و کمال را یکی پس از دیگری می پیماید.

باید توجه داشت که طبق اصل مزبور ترکیب هیولا و صورت یک ترکیب اتحادی است که انفکاک و جدایی میان آنها به هیچ وجه میسر نمی باشد. به این ترتیب وجود ماده به صورت فعلیه آن وابسته است و این همانی و هویت صورت فعلیه به ماده ای که حامل لوازم تشخیص آن است پیوسته می باشد. معنی این سخن آن است که هرگاه ماده ای تکون پذیرد یک صورت فعلیه ای که از هر جهت با آن سنخیت و مناسبت داشته باشد نیز تکون می پذیرد. و بالعکس هرگاه ماده ای به نابودی و اضمحلال گراید صورت فعلیه آن نیز نابود می گردد. شاید اغراق نباشد اگر گفته شود تکون و پیدایش ماده عین تکون و پیدایش نوعی صورت است، همان گونه که نابودی ماده عین نابودی نوعی صورت است. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۶۴)

بند سوم: دیدگاه علامه طباطبایی در مورد ابطال تناسخ

علامه طباطبایی در مورد ابطال تناسخ می فرماید: آنچه از حسن و برهان به دست آمده این است که جوهر نباتی مادی وقتی در صراط استکمال حیوانی قرار می گیرد، در این صراط به سوی حیوان شدن حرکت میکند و به صورت حیوانیت که صورتی مجرد به مجرد برزخی در می آید، و حقیقت این صورت این است که: چیزی خودش را درک کند، (البته ادراک جزئی خیالی)، و درک خویشتن حیوان وجود کامل جوهر نباتی است، و فعلیت یافتن آن قوه و استعدادی است که داشت، که با حرکت جوهری به آن کمال رسیده، و بعد از آن که گیاه بود حیوان شد، و دیگر محال است دوباره جوهری مادی شود، و به صورت نبات در آید، مگر آن که از ماده حیوانی خود جدا گشته، ماده با صورت مادی اش بماند، مثل این که حیوانی بمیرد و جسدی بی حرکت شود. (عبدالحسین خسروپناه، ۱۳۸۸)

از سوی دیگر صورت حیوانی منشاء و مبدء افعالی ادراکی، و کارهایی است که از روی شعور از او سر می زند، و در نتیجه احوالی علمی هم بر آن افعال مترتب می شود، و این احوال علمی در نفس حیوان نقش می بندد، و دوائر تکرار این افعال، و نقشبندی این احوال در نفس حیوان، از آن جا که نقش هایی شبیه به هم است، یک نقش واحد و صورتی ثابت، و غیرقابل زوال می شود، و ملکه ای راسخه می گردد، و یک صورت نفسانی جدید می شود، که ممکن است نفس حیوانی به خاطر اختلاف این ملکات متنوع شود، و حیوانی خاص، و دارای صورت نوعیه ای خاص بشود، مثلاً در یکی به صورت مکر، و در نوعی دیگر، کینه توزی و در نوعی دیگر، شهوت، و در چهارمی، وفاء، و در پنجمی، زندگی، و امثال آن جلوه کند. و اما مادامی که این احوال علمی حاصل از افعال، در اثر تکرار به صورت ملکه در نیامده باشد، نفس حیوان به همان سادگی قبلی اش باقی است، و مانند نبات است، که اگر از حرکت جوهری باز بایستد، هم چنان نبات باقی خواهد ماند، و آن استعداد حیوان شدنش از قوه به فعلیت در نمی آید. (عبدالحسین خسرو پناه، ۱۳۸۸)

در این جا ممکن است بگوییم: بنابر آن چه شما گفتید، راه برای تناسخ هموار شد، و دیگر هیچ مانعی از پذیرفتن این نظریه باقی نمی ماند. در جواب می گوییم: نه، گفتار ما هیچ ربطی به تناسخ ندارد، چون تناسخ عبارت از این است که بگوئیم: نفس آدمی بعد از آن که به نوعی کمال استکمال کرد، و از بدن جدا شد، به

بدن دیگری منتقل به آن شود، و از بدن جدا شد، به بدن دیگری منتقل به آن شود، یا خودش نفس نفس دارد، و این همانند، وحدت کثیر و کثرت واحد است (که محال بودنش روشن است)، و اگر نفسی ندارد، مستلزم آن است که چیزی که به فعلیت رسیده، دوباره برگردد بالقوه شود، مثلاً پیرمرد برگردد کودک شود، (که محال بودن این نیز روشن است)، و همچنین اگر بگوئیم: نفس تکامل یافته یک انسان، بعد از جدایی از بدنش، به بدن گیاه و یا حیوانی منتقل شود، این نیز مستلزم بالقوه شدن بالفعل است، که بیانش گذشت. (عبدالحسین خسروپناه، ۱۳۸۸)

قطب الدین شیرازی می گوید: «قلیلی از قدما تجرد هیچ نفسی را پس از جدایی از بدن امکان پذیر نمی دانند. وجز اینها همه حکمای متقدم و متأخر قاطبه اجماع دارند بر اینکه نفوس کاملان از سعادتمند ان، پس از جدایی از بدن به عالم عقل متصل می شوند و از بهجت و سعادت بر خودار می شوند که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی آن را شنیده و نه بر قلب بشری خطور کرده است، نه لذا آنان انقطاعی دارد و نه مسرات آنان پایانی، ولیکن این حکیمان درباره معاد غیر کاملان از سعادتندان مانند متوسطان آنان و بسیار ناقصان و شقاوتمندان با طبقاتی که دارند اختلاف دارند: منکران تناسخ از میان آن حکیمان، مثلاً ارسطو و پیروان متقدم و متأخر او بر آنند که نفوس این غیر کاملان، هرچند که تجرد کامل از بدن پیدا کنند، با این حال، در عذاب ظلمت جهل و حجابهای خلق پست به طور ابدی باقی می مانند در صورتی که دچار جهل مرکب و اخلاق بسیار پست باشند، اما اگر دچار جهل بسیط باشند و اخلاق پست آنان در نهایت بدی نباشد، پس از مدتی عذاب آنان پایان می پذیرد و قائلان به تناسخ مانند هرمس، آغاثا ذیمون، انبیاذقلس، فیثاغورس، سقراط، افلاطون، و غیر آنان از حکمای یونان، مصر، ایران، بابل، هند، چین، بر آنند که نفوس غیر کاملان به کلی تجرد نمی یابد، بلکه به تدبیر بدن دیگر انتقال پیدا میکند. (دکتر فتحعلی اکبری ۱۳۸۷)

سهروردی پس از ذکر این نکته که «مزاجی برزخی با آمادگی خود خواهان نفس می شود، پس نفس با بدن خود الفتی دارد» به ذکر مقدمه ای به شرح زیر می پردازد که قائلان به تناسخ برای بیان صحت قول به تناسخ به ذکر آن پرداخته اند: «علاقه نفس به بدن به سبب فقر ذاتی نفس است و نگاه نفس به مافوق خویش به حسب نوریت خویش است. بدن مظهر کارهای او و چنجه انوار او و ظرف آثار او و اردوگاه قوای اوست. قوای ظلمانی (بدنی) چون عاشق اوست، در می آویزند به او در آویختن عشقی و او را

از عالم نور خالص که اصلاً هیچ ظلمت برزخی آن را آلوده نساخته است به عالم خود می‌کشند. پس، شوق نفس از عالم نور محض بریده می‌شود و به سوی ظلمات (اجسام) رومی نهد.

سهروردی می‌گوید: افلاطون و حکمای پیش از او (مانند سقراط، فیثاغورس، اناباذقلس...) به نقل (تناسخ) قائلند. هرچند که جهات نقل (از انسان به حیوان فقط، یا به حیوان و نبات یا به حیوان، نبات و معادن) مورد اختلاف است.

او، پس از آن می‌گوید: بعضی از اسلامیان به آیاتی از وحی تمسک جسته اند: مثل «بدلناهم جلودا غیرها» و بسیاری آیات مسخ (مانند «و نحشرهم... علی وجوههم» و «وجعل منهم القرده والخنزیر» و «کونوا قرده» و احادیث فراوان در این باره وارد شده اند که مردم به صورت مختلف به حسب اخلاقیان مبعوث می‌شوند.

او می‌گوید: اکثر حکما به تناسخ گرایش پیدا کرده اند. اما همگی متفق القول هستند که انوار مُدبر پاک، به سوی عالم نور، بدون تناسخ رها می‌شوند. (دکتر فتحعلی اکبری ۱۳۸۷)

بند چهارم: دیدگاه شیخ اشراق در باب تناسخ

با بررسی آثار سهروردی این نتیجه حاصل می‌شود، که شیخ اشراق مسئله معاد را در کتاب حکمه اشراق با بحث از تناسخ شروع می‌کند و پس از آن به بحث بقای نفس می‌پردازد. اما این مسئله در کتاب مطارحات تربیت منطقی بهتری دارد. در مطارحات، ابتدای بقای نفس را اثبات کرده، سپس به بحث تناسخ که گونه ای از بقای نفس است، رسیده است. عباراتی که در پرتو نامه و الواح عمادی و نیز در دیگر آثار عربی و فارسی شیخ اشراق موجود است، پیرو حکمای مشائی است و با تمسک به همان دلایلی که مشائیان ارائه کرده اند، تناسخ را نپذیرفته و رد کرده است.

البته مؤلف کتاب فرهنگ اصطلاحات آثار شیخ اشراق معتقد است که در رابطه با تناسخ، سهروردی در کتاب تلویحات گویی نسبت به رد تناسخ، میل چندانی ابراز ننموده است، زیرا در این کتاب که به شیوه سؤال و جواب است، در قسمت سؤال که از قول قائلین به تناسخ است، دلایلی عقلی و نقلی مفصلی همراه با آیاتی از قرآن را به گونه ای ذکر کرده است که بر دل می‌نشیند و رد آن‌ها کار آسانی نیست.

در قسمت جواب نیز، به اختصار تمام آن دلایل و براهین را غیر قابل قبول اعلام نموده و تفصیل را به بعد موکول کرده است که بعداً هم جز اختصاری چیزی دیده نمی شود. (غفاری، ۱۳۸۰)

شیخ اشراق، بر این نکته تاکید دارد که همه تناسخ باوران، کیفیت نقل را به یک شکل قائل نبوده و در جهات نقل، اختلاف نظر داشته اند، قابل ذکر است که خود سهروردی نیز درباره جهات و کیفیت نقل و تناسخ هم عقیده حکمای مشرقی پیش از خود است. وی در جایی دیگر نیز، از کتاب حکمه الا شراق تاکید می کند که همه معتقدان به تناسخ می گویند، تنها انوار مدبّره خبیثه گرفتار تناسخ می شوند ولی انوار مدبّره پاکیزه و طاهر بدون نقل و تناسخ وارد عالم نور می گردد.

شیخ اشراق دیدگاه اهل تناسخ را با این که به افلاطون و اکثر حکمای باستان نسبت میدهد، مسلم نمی انگارد. او معتقد است دلیل های باورمندان به تناسخ ضعیف بوده و در نتیجه، در زمینه وجود تناسخ بعد از مرگ برای شقاوت مندان باید تردید برخورد می کند. (علیپور، ۱۳۸۹)

با توجه به این که سهروردی در بیان دیدگاهش در ارتباط با تناسخ، نظرات و نقدهای مشائیان را می پذیرد، اضافه می کند که نقل روح تنها از یک نوع به نوع پایین تر ممکن می باشد. وی می افزاید که، نقل روح حیوانات تنها در صورتی مجاز شمرده می شود که قائل شویم از جانب مفارق و رب النوع به این مزاج جدید، به خاطر استعداد پذیرش فیض جدید، فیضی داده نشده است و بین آن فیض و فیض داده نشده است و بین آن فیض و فیض تناقض یافته و انتقالی، تراحم پیش نمی آید.

ذکر این نکته حائز اهمیت است که، مسلماً شیخ اشراق در بیان خویش در باب تناسخ از پیشینیان خود بسیار متأثر است. با نگرشی که شیخ اشراق به پیشینیان دارد، گرایش به نظر آنان در این بحث هم امری طبیعی است. هر چند وی آشکارا نظر قائلان به تناسخ را نمی پذیرد، نفی آن را هم مانند مشاء مسلّم نمی انگارد و همین مقدار فاصله از مشاء نشان دهنده گرایش به قدامت است. مشائیان تناسخ را محال می شمارند. بوعلی سینا در رساله اضحویه تناسخ طرح شده از سوی افلاطون، فیثاغورث، بودزجمهر و دیگران را، بر رمز و تمثیل حمل کرده است، ولی نتوانسته است رمز گشایی موفقی از آن داشته باشد. (علیرضا کاظمی زاده، ۱۳۹۳)

حکمای پیشین، اعتقاد داشتند که باب الا بواب همه بدن های عنصری، بدن انسانی است؛ یعنی هر بدنی که در این کره خاکی است، پیش از این انسانی بوده، که چون تنزل کرده، بدن حیوانی برایش تدارک دیده شده است تا مسیر کمال را از این نقطه طی کند.

سهروردی بیان این نکته را حائز اهمیت می داند که، نفس ناطقه برای رسیدن به کمال در هر بدنی فرورد نمی آید، بلکه تنها در بدن انسانی این کار را انجام می دهد. زیرا بدن انسان، مزاج عدل و متعادل است که از خلقت تامی برخوردار می باشد و در حقیقت، تمامی افعالی که از انسان سر می زند، پیامد همین مزاج عدل است. از این رو، اگر مزاج او مزاج حیوانی، مثل گاو یا گوسفند بود این افعال از او سر نمی زد. در اینجا نظر سهروردی مطابق نظر حکمای مشرق است و او بدن انسان را اولین منزل برای نور اسپهبد در این عالم جسمانی می داند و از آن به باب الابواب تعبیر می کند. اگرچه پس از آن امکان دارد نفس ناطقه سر از بدن انسانی است. (علیپور، ۱۳۸۹)

وی در ادامه بیان می دارد: از آنجا که نخستین منزل برای نفس، بدن انسانی است؛ از یک سو به آن علاقه پیدا می کند و از سوی دیگر، بدن هم به نفس ناطقه انسانی تعلق خاطری خاص می یابد.

بنابر نظر شیخ اشراق، سر اشتیاق بدن به روح این است که بدن، یا جوهر غاسق، به حسب طبع خود به نور عارض، مثل نور آفتاب اشتیاق دارد تا آن نور این جسم را نمودار سازد و اگر آن نورها نبودند، این جسم ها پیدا نبودند. همچنین بدن به حسب طبع خود به نور مجرد اشتیاق دارد تا آن نور به تدبیر بدن بپردازد و باعث حیاتش شود. بنابراین، ریشه این اشتیاق آن است که ابدان و جواهر غاسق و ظلمانی به جهت فقر ارباب انواع صادر شده اند و از جهت قوت ارباب انواع هم عقل بعدی به وجود آمده است. ربُّ النّوع زمین، زمین را به وجود آورده است و ربُّ النّوع خورشید، خورشید را؛ یعنی مبدأی که این ها را به وجود آورده، نور است و از آنجا که فقیر همواره مشتاق استغناست، جسم و بدن نیز که ظلمانی و محتاج است، مشتاق نور خواهد بود. (علیپور، ۱۳۸۹)

وی در ادامه بیان می دارد: از آنجا که نخستین منزل برای نفس، بدن انسانی است؛ از یک سو به آن علاقه پیدا می کند و از سوی دیگر بدن هم به نفس ناطقه انسانی تعلق خاطری خاص می یابد.

بنابر نظر شیخ اشراق، سرّ اشتیاق بدن به روح این است که بدن، یا جوهر غاسق، به حسب طبع خود به نور عارض، مثل نور آفتاب اشتیاق دارد تا آن نور این جسم را نمودار سازد و اگر آن نورها نبودند، این جسم ها پیدا نبودند. همچنین بدن به حسب طبع خود به نور مجرد اشتیاق دارد تا آن نور به تدبیر بدن بپردازد و باعث حیاتش شود. بنابراین، ریشه این اشتیاق آن است که ابدان و جواهر غاسق و ظلمانی به جهت فقر ارباب انواع صادر شده اند و از جهت قوت ارباب انواع هم عقل بعدی به وجود آمده است. ربّ النوع خورشید، خورشید را؛ یعنی مبدأی که این ها را به وجود آورده ، نور است و از آنجا که فقیر همواره مشتاق استغناست، جسم و بدن نیز که ظلمانی و محتاج است، مشتاق نور خواهد بود. (علیپور، ۱۳۸۹)

بنابر دیدگاه سهروردی، نفس ناطقه انسانی س از نابودی بدن، به عدم و نابودی بدن به عدم و نابودی نمی گراید؛ زیرا عدم و نابودی نفس یا باید به سبب خود نفس ناطقه و نور مجرد باشد یا به سبب علت و موجبش. یعنی نور قاهر، در هیچ یک از این دو صورت، فرض مقبول و معقولی نیست. اما خود نفس و نور مجرد باعث نابودی خویش نخواهد شد؛ چرا که لازم می آید چیزی مقتضی عدم خود شود که این امر شدنی نیست و اگر چنین بود، اصلاً به وجود نمی آمد. اما علت و پدید آمدن این نور مجرد بدون خواست و اراده آن نبوده است. ولی اینکه نور قاهر در یک زمان پدید آمدنش را خواسته باشد و در زمان دیگر نابودی اش را بخواهد، لازمه اش تغییر در نور قاهر و رب النوع است که این امر هم پذیرفتنی نیست. (علیپور، ۱۳۸۹)

شیخ اشراق در باب تناسخ در کتاب های الواح عمادی، پرتنامه، المشارع و المطارحات و آخرین اثر خویش ، کتاب حکمت الاشراق سخن گفته است. وی در مطارحات در بحث تناسخ، پس از مرگ اس؛ از این رو، کسی که تمام حقیقت آدمی را ماده و تن او می داند و بر این باور است، که در هنگامه مرگ با فروپاشی بدن حقیقت آدمی نابود می شود، موضوع تناسخ و انتقال نفس به کالبدی دیگر برای او مفهومی ندارد.

بخش نهم: جاودانگی نفس

سهروردی در راستای اثبات جاودانگی نفس چنین می نویسد:

«بدان که برای نفس (نور مجرد) پس از نابودی بدنش نابودی تصور نمی شود؛ زیرا نور مجرد، نابودی خودش را اقتضا نمی کند، اگر چنین باشد اصلاً نباید به وجود آید. همچنین علت آن نیز که همان نور قاهر است آن را از بین نمی برد؛ چرا که تغییر در آن راه ندارد. افزون براین، چگونه می شود که چیزی لازم ذات خود را از بین ببرد؟ بنابراین، نور چگونه شعاع و پرتو خویش را نابود می کند؟ زیرا از محل و مکانش داشتن پاک و منزّه هستند... پس علت، نور مجرد دائمی است؛ در نتیجه خود آن، یعنی نفس که معلول است نیز دائمی خواهد بود.»

سخن بالا بیانگر آن است که نابودی نفس یک پدیده است و باید علت داشته باشد. علت نابودی نفس از دو حالت بیرون نیست: یا خودش علت نابودی خود است و یا امری غیر از خودش.

صورت اول که نفس، خود علت نابودی خویش باشد محال است؛ چرا که اگر چنین باشد، هیچگاه نباید شیء موجود باشد، و حال آن که نفس موجود است. به سخن دیگر، این صورت مستلزم تناقض است؛ چون باید یک شیء در عین حال که علت است از همان جهت نیز معلول باشد.

صورت دوم که علت نفس، سبب نابودی نفس باشد نیز محال است؛ زیرا اگر بگوییم علت نفس، یعنی نور قاهر و برتر، علت نابودی نفس می شود، این فرض نیز باطل است؛ زیرا حقیقت نفس، نور مجرد است و پرتو و لازمه جدایی ناپذیر نور قاهر است، و همان گونه که نور قاهر باقی و ابدی است نفس نیز که نور مقهور و جلوه اوست باقی و ابدی خواهد بود. (امیر محمد میر جلیلی، ۱۳۹۳)

بند اول: معاد از دیدگاه شیخ اشراق

سهروردی تحلیل معاد شناختی عمیقی از دید اشراقی عرضه می کند که می توان آن را «نوافلاطونی سازی» نظر ابن سینا در موضوع معاد شناسی به اضافه مقداری آراء ابتکاری خود او خواند. او در مقالات چهارم و پنجم حکمه الاشراق سخن را با بحثی درباره معاد، نبوت و تناسخ روح بر اساس آراء هستی

شناختی خویش آغاز می‌کند. سهروردی ضمن دفاع از اصل تعالیم ابن سینائی درباره درجات موجودات، در تأیید اصل تناسخ روح انسانی بر مبنای کیفیات ذاتی که وی به مراتب وجودی مختلف نسبت می‌دهد، به سخن خود ادامه می‌دهد. او چنین می‌گوید: اشیاء نیازمند نور اسفهبدی اند که الفتی با بدن دارد. این علاقه به بدن به سبب فقر ذاتی آن (بدن) است و نظر بدن به مافوقش به لحاظ مناسبت نوریش بود. و آن، یعنی بدن، مظهر افعال و صندوقچه انوار آن (نور اسفهبدی) است.

وی در آنجا بحث می‌کنند که احوال نفس انسانی پس از ترک تن بستگی دارد به درجه ای که شخص قادر است در سلسله مراتب وجودی قبل از مرگ ارتقاء یابد. در این ارتباط، سهروردی رفتن در پی حیاتی متعادل مبتنی بر دانش و عمل را عامل عمده در تعیین جایگاه روح هر فرد پس از مرگ می‌داند. او در این باب می‌گوید: نیک بختانی که در دانش و عمل به حد تعادلند و زاهدانی که پاک و منزهند چون از کالبدشان رها شوند، به علم مثل معلقه، که مظهر کالبد های آنان است، می‌پیوندند. (دکتر مصطفی سامانی، ۱۳۹۲)

بند دوم: حدوث نفس به حدوث بدن است

در مبحث مربوط به معاد و تناسخ یادآوری شد که براهین اثبات تناسخ تنها هنگامی می‌تواند مطرح باشد که نفس ناطقه پیش از بدن و مستقل از آن موجود باشد. به این ترتیب اگر کسی حدوث نفس را به حدوث بدن دانسته و آن را قبل از بدن موجود نداند، براهین اثبات تناسخ در نظر وی ناقص و مخدوش خواهد بود. شیخ شهاب الدین سهروردی از جمله کسانی است که آشکارا استقلال و موجود بودن نفس را پیش از بدن، مورد انکار قرار داده و آن را حادث به حدوث بدن دانسته است. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۶۴)

بند سوم: ابطال تناسخ از دیدگاه شیخ اشراق

شیخ اشراق در کتاب «تلویحات» به هشت برهانی که تناسخیان برای اثبات تناسخ مکی (انتقال نفس موجودی از تدبیر بدنش بعد از مرگ جسمانی به تدبیر بدن موجود دیگر در این دنیا) اقامه کرده اند اشاره و تأکید می‌کند که همه آن ها اقصایاتی است که مفید یقین نمی‌باشند. وی ابتدا اهل تناسخ را بیان می‌کند و سپس آن ها را با مبنای اشراقی به اختصار پاسخ می‌دهد.

شیخ اشراق در کتاب تلویحات در رابطه با ابطال تناسخ چنین می نویسد: «ان البدن اذا حصل له مزاج استحق به من الواهب نفسا فاذا قارنته النفس المستنسخه فيحصل ليحوان واحد نفسان و لا يعلم الانسان لبدنه الا نفسا واحده لا غير.

سؤال الخصم ليس يسلم أن بدن الانسان يفيض اليه من الواهب شيء بل قال إن نفوس النبات انتقلت الى الحيوانات و من الحيوانات الى الانسان بعد انتقالها في انواع من النبات و الحيوانات ثم ما يتخلص فيصعد الى رتبه الانسان

جواب إن استعداد النبات بمزاجه لنفس فالاولى ان يستعد الانسان بمزاجه الا كمل الاتم. سوال مثل هذه الاولويات في عالم الاتفاقات غير مسموعه فان ههنا امورا قدره غاييه...» (دکتر مصطفی سامانی، ۱۳۹۲)

بخش دهم: شرح و تفسیر

۱- درخواست نفس اشرف از سوی مزاج اشرف: مزاج انسان، اشرف از مزاج گیاه و دیگر حیوانات است. از طرفی، واجب است که مزاج اشرف، نفسی را بخواهد که اشراف از نفسی که درجات گیاهی و حیوانی را گذرانده باشند و از گیاه و حیوانات منتقل شده باشد، واجب است همان نفسی باشد که مزاج انسان، مستدعی آن است در این دلیل، تناسخ صعودی مورد نظر است.

۲- نیاز نفس بالقوه به قالب ها: نفوس برای رسیدن به کمال، لازم است به بدن هایی تعلق گیرند. حکمت این تعلق نیز آن است که آنچه در نفس، بالقوه است، به فعل برساند. پس هنگامی که نفس به سبب مرگ، در بدنش تصرف نکند و نیز جاهل باشد و به فعلیت نرسیده باشد، و به دلیل داشتن اعتقادات فاسد و الودگی به ملکات نکوهیده و اخلاق ناپسند پست تر از فطرت اولیه اش باشد بیش از پیش جذب اجسام می شود و به تعلق به بدن نیازمند تر می گردد. از این رو، عنایت الهی اقتضا دارد که نفس همواره به بدن دیگر تعلق گیرد تا اینکه به کمال تام خود برسد.

۳- امکان اتصال نفس به عالم ملکوت در این دنیا: اگر نفس انسان پس از مرگ بدن [برای تدبیر به بدن دیگری منتقل نشود، هر آینه فاسق شریر جاهل بعد از مرگ عذاب نخواهد دید. تالی به اجماع امم

معتبر، باطل است، پس مقدم نیز مانند آن خواهد بود. در توضیح شرطیه باید گفت که انسان مذکور (شریر فاسق جاهل) هرگاه اشتغالاتش به سبب خواب یا دیوانگی کم شود، بر امور غیبی آگاه می گردد؛ چنان که تجربه بر این امر دلالت دارد. چنین امری، به دلیل اتصال نفس او به جواهر عقلی و نفوس آسمانی در عالم مفارقات است. پس هنگامی که چنین باشد، در هنگامی جدایی نفس از بدن، شواغل بسیار کمتر از حالت خواب و دیوانگی خواهد شد. پس واجب می شود که نفس این فاسق پس از مفارقت از بدنش به آن عالم متصل شود، زیرا در این هنگام بین نفس و نفوس فلکی حجابی وجود نخواهد داشت. از آنجا که بدن به عنوان حجاب میان آن دو وجود ندارد، به مجرد اتصال نفس به نفوس فلکی، لذت برای آن حاصل می گردد. از این رو، اگر نفس پس از مرگ به تدبیر بدن دیگری غیر از بدن قبلی اش نپردازد، المی نخواهد دید. بنابراین، این فاسقان باید عذاب شوند و سزاوار است که نفوس مستحق شقاوت بر حسب اخلاق، ملکات و علاقه شان به اجسام، به برخی از حیوانات معذب منتقل گردند. اینکه هر نفسی به مقتضای استحقاقش عقوبت شود، عدل خواهد بود.

۴- لزوم کمال یافتن نفس حیوان: حیوانات همچون انسان نفس ناطقه ای دارند که در بدن منطبق نیست. و هرگاه چنین باشد، واجب می شود که نفوس حیوانی به بدن های انسانی منتقل شود. اما اینکه حیوانات نفوس غیر منطبق دارند، به دو دلیل است:

اولاً، هر عضو حیوانی به تدریج ناقص می شود و تحلیل می رود. هیچ عضوی نیست، مگر اینکه تحلیل رود؛ زیرا حرارت و هوای محیط در بدن ها و اسباب دیگر مانند حرکت، همگی موجب تخفیف و تحلیل بدن می باشد. پس، اگر نفوس حیوانات در بدن هایشان منطبق باشد، با نقصان بدن که محل آنها ست، باید ناقص شوند؛ بلکه باید اصلاً معدوم گردند، زیرا عدم جزء چیزی، برای عدم آن چیز، کافی است. پس برای مثال، در چنین صورتی، همواره نفس حیوانی اسب با نقصان و تحلیل بدنش کم می شود، واسب بودنش نقصان می یابد. از این رو، اسب سال اول، همان اسب امسال در نفس و بدنش نیست بلکه هم نفس و هم بدنش غیر از اسب سال اول است؛ در صورتی که ما قطعاً می دانیم این اسب همان اسب است و از آنجا که اسب بودن به بدن نیست، پس به نفس خواهد بود.

ثانیا، افعال عجیبی که از حیوانات مشاهده می کنیم، همچون لانه های شش گوش زنبور عسل ، روش های کسب غذا ، مراقبت و دوری از حیوانات موذی ، مهربانی در تربیت فرزندان و موارد دیگری که شمارش آن ها ممکن نیست، دلالت دارند که نفوس آن ها منطبق در بدن هایشان نیست بلکه نفوس مجردی همچون ما دارند. یکی از مواردی که این افعال، به آن شهادت و گواهی می دهند، این است که با وجود مجرد نفوس ما ، در بیشتر حالات نمی توانیم به چیزی برسیم که حیوانات می رسند، قادر به انجام کارهای آن ها نیستیم و زیرکی و فطانتی دارند که در اطفال ما نیست. در چنین حالتی، حدس حکم می کند که اگر نفوس آنه ها مجرد نداشتند، وضعیتشان این گونه نبود.

اینکه گفتیم هرگاه حیوانات نفوس ناطق داشته باشند، واجب می شود که به بدن های انسانی منتقل شوند، به این دلیل است که عنایت اقتضا می کند که هیچ نوعی از کماش باز نماند. این نفوس هم ممکن نیست به کمالشان برسند، مگر هنگامی که به بدن انسانی تعلق گیرند؛ زیرا حکمت در تعلق به بدن انسانی ، رسیدن به کمال است. از این رو، نفوس مجرد حیوانی با انتقال به بدن های انسانی ، به مرتبه انسانی ارتقا خواهند یافت.

سهروردی به اجمال چنین پاسخ میدهد که مشهور چنین است که برخی اعضا تا زمان مرگ باقی می ماند. سهروردی با این عبارت مقدمه اول استدلال را رد می کند که می گفت: «هر عضوی ناقص می شود و تحلیل می رود». همچنین در ابطال مقدمه دوم، فقط به این نکته اشاره می کند که حیوانات نفوس مجرد ندارند.

۵- پذیرش تناسخ توسط همه حکما: محققان حکمای قدیم همچون اقلطون و حکمای پیش از او ، به تناسخ اعتقاد داشتند. اینان با بزرگی مرتبه شان در علوم نظری، علوم شهودی نیز داشتند و برخی از آنان به درجه نبوت رسیده بودند. اگر واقعا چنین ادعایی حق نبود، مورد اعتقاد این بزرگان قرار نمی گرفت.

۶- اعتقاد انبیا به تناسخ: انبیا نیز به تناسخ اشاره کرده اند؛ چنان که در قرآن آمده است: «هرگاه پوستشان پخته شود، پوست هایی غیر از آن را جایگزینشان می کنیم (نساء/۵۶)». «همانا انسان را در بهترین شکل آفریدیم، سپس او را به اسفل سافلین برگرداندیم (تین/۴ و ۵)»، «و هیچ چنبده ای در زمین

نیست و هیچ پرنده ای که با دو بالش پرواز می کند نیست، مگر اینکه امت هایی امثال شما می باشند. ما در کتاب چیزی را فرو گذار نکردیم، سپس به سوی پروردگار شان محشور می شوند (انعام/۳۸) ، « پروردگارا ، ما را دو بار میراندی و دو بار آفریدی، پس به گناهمان اعتراف کردیم، پس آیا راهی به خروج است؟ (مومن/۱۱).

سهروردی با بیان اینکه اسرار و رموز نبوی محاملی دارد، تصریح می کند که آیات مذکور، دلالتی بر ترجیح دیدگاه تناسخیان ندارند.

۷- استمرار عذاب نفس به سبب جهل: اگر تناسخ حق نباشد، اعتقاد به اینکه جهل مرکب و بسیط مقتضی عذاب کشیدن پس از مرگ هستند، استمرار نخواهد داشت. اما تالی باطل است، پس مقدم نیز باطل است. توضیح اینکه، جهل مرکب به تخیل نیز دارد؛ زیرا در تخیل لازم است تصورات و تصدیقاتی بر خلاف واقع باشد. از طرفی ، تخیل فقط با آلت جسمانی برای نفس باقی نمی ماند، لذا برای نفس تخیلی نخواهد بود. در این هنگام، قوه متخیله ای نیست که مخصص صورتی باشد و نیز اتفاقات هم متجدد نیستند تا مخصص صورت صورت باشند؛ زیرا بعد از مفارقت نفس از بدن، نفس تحت حرکات آسمانی و زمان قرار نمی گیرد. پس هنگامی که متخیله ای و اتفاقاتی نباشد، پس جهل مرکبی نخواهد بود. و هر گاه جهل مرکب نباشد، عذاب به جهل مرکبی هم نخواهد بود. در مورد جهل بسیط هم باید گفت که اگر پس از مفارقت، در نفس ملکاتی باقی بماند که از بدن به دست آورده باشد، اکتساب علوم از چنین ملکاتی برای نفس حاصل نمی شود؛ چرا که تصرف نفس در بدن پس از مفارقت منقطع شده است.

۸- مجرد و غیر منطبع بودن نفس حیوان: بررسی احوال حیوانات دلالت دارد که آن ها نفوس ناطقه ای دارند که به انسان منتقل می شوند یا اینکه واجب است از آن ها به انسان انتقال یا بند چهار دلیل می توان ذکر کرد:

اولا، در حیوانات اخلاق را می یابیم؛ همچنان که شیر خوی تکبر و ریاست دارد.

ثانیا، بعضی از حیوانات را می یابیم که قوتی دارند که به عجز آورنده انسان است. شیوه استدلال از این طریق، به این گونه است که این قوت یا به بدن حیوان برمی گردد یا به نفس حیوان. اگر به بدن بر می گردد یا به دلیل مزاج آن است یا به غیر مزاج آن؛

اگر به مزاج برگردد، پس انسان باید سزاوارتر به آن باشد؛ زیرا مزاج انسان کامل تر است؛ در صورتی که امر چنین نیست؛ زیرا کلام ما در مورد قوتی است که انسان توانایی آن را ندارد.

و اگر به دلیل مزاج بدن نباشد بلکه به چیزی باشد که وابسته به بدن است، پس تنها چیزی که در بدن گمان آن می رود، بزرگی و ضخامت جثه است؛ زیرا ما در بیشتر مواقع فزونی قوت و نیرو را تابع چنین ضخامتی می یابیم. اما جایز نیست که چنین امری، سبب قوت حیوان باشد؛ زیرا جسم زمینی هر چقدر بزرگ تر باشد، به دلیل سنگینی اش، سخت مانع می شود که محرک، آن را از جهات تحریکش، حرکت دهد. همچنین، فزونی قدرت به دلیل فزونی ضخامت، شایع نیست؛ اگرچه زیاد است. و اگر چنین چیزی سبب قدرت بود، شایع می بود؛ در حالی که در مورد برخی حیوانات که قدرتش چند برابر قدرت انسان است، در می یابیم که جثه آن ها از جثه انسان بزرگ تر نیست.

پس اگر نفس حیوان مجرد و واجب نگردد که به بدن انسان تعلق گیرد، همانا نفس منطبع باید به دلیل قدرتش بر نفس مجرد برتر باشد؛ و آن محال است.

ثالثا، لذت از سماع، که موجب می شود همه کارهای مهمش را فراموش کند، گواه است که نفوس حیوانات مجردند و دلالت دارد که باید به بدن های انسانی تعلق گیرند.

رابعا، نفس های حیوانات، کلیات را درک می کنند. هر نفسی که مدرک کلیات باشد، مجرد است. پس نفس های حیوان ها مجردند پس هر گاه چنین باشد، از نوع نفس انسانی خواهند بود. از این رو، به ناچار لازم است به بدن انسان منتقل شوند. دلیل اینکه حیوان ها کلیات را درک می کنند، آن است که برای مثال، اسب هنگامی که از چاه یا گرگ معینی که در خیالش است احتزار از چاه یا گرگ معین نیست

زیرا در این صورت می بایست اسب از چاه یا گرگی که در مقدار، رنگ، شکل و وضع، مخالف چاه یا گرگ معین بود، احتراز نمی کرد؛ اما اسب از چاه یا گرگی که مخالف چاه یا گرگ معین است، احتراز می کند. پس وقتی که معین نشد، امر کلی خواهد بود. از این رو، نفس حیوان مدرک کلی خواهد بود.

دلیل اینکه لازم است نفس حیوان به بدن انسان منتقل شود، این است که نفس حیوان، مجرد و غیر منطبع است. پس لازم است که از عنایت، استدعای سعادت کند. این سعادت یا به ترقی و رسیدن به انسان است یا به رسیدن به لذت عقلی بعد از مفارقت از بدن است. و رسیدن به لذت عقلی بدون اکتساب علوم نظری به واسطه بدن انسانی، ممتنع است. پس انتقال نفوس حیوان ها به بدن های انسانی، متعین است.

شیخ اشراق بر خلاف تناسخیان که ادعا می کنند حیوان ها نفوس ناطقه دارند، به اختصار کامل پاسخ می گوید که از قوه مادی چنین اموری بعید نیست. (دکتر مصطفی سامانی، ۱۳۹۲)

بخش یازدهم: نظر سهروردی در باب تناسخ در کتاب حکمت الاشراق

بحث دیگر بررسی نظر گاه سهروردی در باب تناسخ در کتاب حکمت الاشراق است. داستان در این کتاب قدری متفاوت است. ما در بخش دوم کتاب حکمت الاشراق ذیل مقاله پنجم با عنوان «فی المعاد و النبوات و المنامات» و سه فصل آغازین آن امروز بحث است. باید بدانیم مواجهه سهروردی با بحث تناسخ در این بخش از کتاب حکمت الاشراق چه تفاوت هایی با مواجهات پیشین او در آثار دیگرش دارد. مقاله پنجم فصل اول آن با عنوان «فی بیان تناسخ» است و عنوان آن نشان می دهد قرار است موضع باورمندان به تناسخ محل بحث و نقد باشد. نخستین چیزی که در بررسی این فصل در ذیل مقاله پنجم جلب نظر می کند، بر خلاف تصور ما که فکر می کنیم سهروردی در این فصل تناسخ را توضیح می دهد و بعد دلایلی در رد آن خواهد آورد در کمال شگفتی می بینیم که یک روایت بسیار همدلانه از تناسخ در این فصل از کتاب حکمت الاشراق ارایه می شود. (دکتر مصطفی اعتمادی نیا، ۱۴۰۱)

در این فصل نه تنها ردی از نقدهای فلسفی و نقدهای نقلی به تناسخ نمی بینید بلکه روایت سهروردی بسیار همدلانه است و حتی چند مورد نقدهایی که به تناسخ شده است هم به نوعی ابطال می کند و از

این جهت روایت او بسار همدلانه است و اگر فصل دوم و سوم مقاله پنجم نبود باید نتیجه می گرفتیم که سهروردی در زمره باورمندان به تناسخ است زیرا روایت او بسیار همدلانه و موید است و محتوای فصل اول موید موضع باورمندان به تناسخ است.

در این فصل از کتاب حکمت الاشراق مثل مواضع دیگری که به این بحث پرداخته است سهروردی نشان می دهد که قائل به نظریه ی حدوث نفس مقارن حدوث بدن است که یکی از دشواری های مواجهه سهروردی با بحث تناسخ است چون علی القاعده اگر کسی قائل به حدوث نفس مقارن حدوث بدن باشد نمی تواند از تناسخ دفاع کند. سهروردی نشان می دهد که از این نظریه دفاع می کند یعنی نفس حادث حدوث بدن است و همین که بدنی مستعد باشد و اعتدال مزاج پیدا کند از جانب واهب الصور با او بحث ناطقه تعلق میگیرد و بدن نفس ناطقه را مجذوب خود می کند. سهروردی برای مفاهیمی که مشهور بوده و استفاده می کردند پیش از او اصطلاحات جدید وضع کرده است.

بند اول: سهروردی از تناسخ ملکی نزولی دفاع می کند

سهروردی می گوید نفس ناطقه را بدن مجذوب خود می کند و اندک اندک از انس او با عالم نورانی از آن می کاهد و به عبارت دیگر گویی نفس ناطقه یا نور اسپهبدی اندک اندک از هوای دوستان معنا می گسلد و با ظلمت بدن و عالم ماده مانوس می شود. این نور اسپهبدی و نفس ناطقه وقتی قرار است که از جانب واهب الصور به بدن ها تعلق بگیرد نخست به بدن انسانی که اشراف ابدان و مستعد ترین بدن هاست تعلق می گیرد و به این اعتبار او بدن انسانی را باب الابواب می نامد و این نکته بسیار مهمی است. که باید به آن دقت شود.

تناسخی که سهروردی ذیل این فصل به نوعی از آن دفاع می کند و با آن همدلی دارد تناسخ ملکی نزولی است و او قائل به این است که به عبارت دیگر همدلی می کند با این قرائت از تناسخ که در واقع این نفوس انسانی هستند که بعد از مفارقت از جسم می توانند به کالبدی اخص در عالم حیوانی و در عوالم مادون تعلق بگیرند و تاکید او بر عوالم حیوانی است. وقتی می خواهد قول باورمندان به تناسخ را توضیح بدهد این قرائت از تناسخ را مورد توجه قرار می دهد و آن نفوس ناطقه ای که مکدر و ظلمانی شدند به کالبد های حیوانات پست تر انتقال پیدا می کنند و بر اساس نوع و کیفیت کدورتی که بر آن ها

عارض شده است. مبنای آن بر این است که در واقع نفس ناطقه در آغاز فقط به کالبد انسانی تعلق می گیرد و بر این اساس تناسخ از عالم حیوانات به عالم انسان ها جریان داشته باشد آن را محال می داند و به این اعتبار که می گوید وقتی کالبد انسانی مستعد شد و اعتدال مزاج پیدا کرد از جانب واهب الصور به او نفسی داده می شود و او صاحب نفسی می شود. اگر قرار باشد نفس دیگری تناسخ یابد در این بدن، لازم می شود یک بدن دو نفس داشته باشد که ناممکن است. (دکتر مجتبی اعتمادی نیا، ۱۴۰۱)

بند دوم: سهروردی می گوید تناسخ کارکرد تطهیری داشته است

نکته دیگری که در بخش های پایانی این فصل به آن اشاره می شود، این است که تناسخ یا این شکل از تناسخ که درباره اش سخن می گوید این را مذهب مشرقیین می داند و این مسأله مهمی است و روایت او همدلانه است از این جهت که به صراحت می گوید که افلاطون و حکمایان دیگری بوده اند که به تناسخ مطلق باور داشته اند. گویی هم تناسخ صعودی و هم تناسخ نزولی را باور داشتند و شاید این روایتی که سهروردی درباره تناسخ ارائه می دهد اختلافاتی یا قرائتی دارد که آن را به افلاطون نسبت داده اند. حتی در پایان این فصل به استدلال های نقلی برخی از باورمندان به تناسخ در سنت اسلامی هم اشاره و از تعبیر حکمای اسلامی هم استفاده می کند که او به صراحت می گوید برخی از حکمای اسلامی هم استفاده می کند که او به صراحت می گوید برخی از حکمای اسلامی در اثبات تناسخ به آیاتی استناد می کردند و این آیات را می آورد و به برخی از احادیث هم اشاره می کند و نکته دیگر در اواخر فصل، این تصریح سهروردی است که بیشتر حکمای به تناسخ تمایل داشتند و خیلی قابل توجه است و این بخش از سخنان سهروردی بعدها در آثار شارحان بسط پیدا می کند و مصادیق آن را ذکر می کنند. (دکتر مجتبی اعتمادی نیا، ۱۴۰۱)

دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی در کتاب شعاع اندیشه و شهود فلسفه سهروردی میگوید: شیخ سهروردی به بطلان تناسخ سخت معتقد بوده و به هیچ وجه در این مسأله تردید به خود راه نداده است. این فیلسوف استقلال استقلال و موود بودن نفس ناطقه را از بدن، مورد انکار قرار داده و آن را حادث به حدوث بدن دانسته است. این مسأله نیز مسلم که اگر کسی به تقدّم نفس بر بدن معتقد نباشد به وقوع تناسخ نیز معتقد نخواهد بود. با این همه، برخورد این فیلسوف اشراقی با مسأله تناسخ به گونه ای است

که می تواند در برخی اشخاص ایجاد تردید و توهّم نماید. وی برای حکمای قدیم و فلاسفه باستان احترام بسیار قائل بوده و در غالب موارد عقاید و اقوال آنان را بر عقاید و اقوال سایر فلاسفه مرجّح می داند.

سهروردی در مقاله پنجم از بخش دوم کتاب حکمه الاشراق راجع به اصحاب شقاوت سخن گفته و آنان را در میل به امور جسمانی مخلّد به شمار آورده است. به دنبال این سخن، وی می افزاید علاقه اهل شقاوت به امور جسمانی اعمّ است از اینکه تناسخ حق باشد یا باطل.

سهروردی سخن خود را در اینجا به این ترتیب توجیه کرده که می گوید: در مورد مسأله تناسخ براهین هر دوطرف دعوی اعمّ از مخالف و موافق سست و بی اساس می باشد عین عبارت وی در این باب چنین است: «و اما اصحاب الشقاوة الذين كانوا «حول جهنّم جيّاً» واصبحوا في ديارهم جائمين» سواء كان النقل حقّا او باطلا فان الحجج على طرفي النقيص فيه ضعيفه»

همان گونه که در این عبارت مشاهده می شود، سهروردی در مورد تناسخ به همان اندازه که براهین تناسخ را ناقص می داند براهین مخالفان آن را نیز سست و بی اساس به شمار می آورد. صدر المتألّهین در تعلیقات می گوید: آنچه از ظاهر عبارت سهروردی در اینجا بر می آید این است که وی در مورد بطلان تناسخ تردید داشته و بطور قطع و یقین با این مسأله برخورد نکرده است. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۶۸)

از مجموع عقاید و اقوال سهروردی درباره نفس ناطقه به آسانی می توان دریافت که این فیلسوف اشراقی به بطلان تناسخ معتقد بوده است. آنچه می تواند این سخن را به اثبات رساند این است که وی خلاص شدن نفس و رهایی یافتن آن را از جهان اجسام و ناپاکی های طبیعت، مورد تأکید قرار داده است. سهروردی می گوید: کسی که بیشتر همّت خود را مصروف عالم نور و جهان آخرت نکند، از تاریکی های طبیعت رهایی نمی یابد ولی کسی که بیشتر اندیشه خود را در عالم نور به کار گیرد و به کانون نور و حیات عشق ورزد به حقایق هستی واقف گشته و از ناپاکی های طبیعت پیراسته می گردد. عین عبارت وی در این باب چنین است:

« و لا خلاص لمن لم یکن اکثر همّه الاخره و اکثر فکره فی عالم النور تجلی النور الا سفهبدی بالاطلاع علی الحقایق و عشق ینبوع النور و الحیاة تطهّر من رجس البرازخ فاذا شاهد عالم النور المحض بعد موت البدن تخلص عن المصیصیة و انعکست علیه اشراقات لاتتناهی»

همان گونه که در این عبارت مشاهده می شود سهروردی رهایی یافتن نفس را از وابستگی های طبیعت امکان پذیر دانسته و اتصال آن را به کانون نور و عظمت غایت کمال به شمار آورده است. کسانی که با اصول اندیشه های تناسخ آشنایی دارند به خوبی می دانند که این سخن سهروردی به هیچ وجه با اصول اندیشه تناسخ سازگار نمی باشد. به این ترتیب، آنچه درباره اصحاب شقاوت ابرار داشته هرگز به معنی تردید در بطلان تناسخ نمی باشد بلکه مقصود وی این است که اصحاب شقاوت در اثر سوء انتخاب مایل نیستند علاقه خود را از وابستگی های طبیعت و امور جسمانی بگسلند.

نتیجه گیری

تناسخ از دیرباز در میان ملل و اقوام گوناگون مطرح بوده به گونه ای که تقریباً در طول تاریخ بشر همیشه گروه یا گروه های بوده اند که به تناسخ باور داشته اند هر چند آن را از نشانه های دو مکتب هندوئیسم و بودیسم داشته اند.

تناسخ دارای دو اصطلاح ملکی و ملکوتی است و آنچه در اینجا مورد نظر بود همان تناسخ ملکی است، و آنچه در اینجا مورد نظر بود همان تناسخ ملکی است که به معنای انتقال روح انسان از یک بدن به بدن دیگر است.

تناسخ ملکی از یک سوی دارای سه قسم نزولی، صعودی و مشابه است و از سوی دیگر به لحاظ انواع انتقال نفس انسانی، به چهار قسم «نسخ»، «فسخ»، «فسخ»، «فسخ» تنوع می یابد.

شیخ اشراق به تأسّ از مشائیان در آثار خود مثل پرتوانمه، المشارع، و المطارعات و.... تناسخ را باطل دانسته و با دلایل زیادی آن را مورد نقد و بررسی قرار داده، ولی این نظر نهایی او نیست، زیرا در کتاب حکمة الاشراق با تردید در برخی از دلایل امتناع تناسخ را ناکافی دانسته و در نهایت از ارائه نظر قاطع ناتوان مانده است.

منابع و مأخذ:

۱-قرآن کریم

۲-سامانی، دکتر مصطفی سامانی، از حلب تا سهرورد، نشر جهرم مصلی، ۱۳۹۲

۳-اکبری، دکتر فتحعلی، در آمدی فلسفه اشراق، آبادان پُرش، ۱۳۸۷

۴-یثربی، دکتر سید یحیی، گزارش حکمت اشراق با تطبیق و نقد همراه با متن حکمه الاشراق، نشر موسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۵

۵-خسروپناه، دکتر عبدالحسین، جریان شناسی ضد فرهنگ ها، قم انتشارات حکمت نوین اسلامی، ۱۳۸۸

۶-علیپور، مهدی، حکمت اشراق، قم پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹

۷-کاظمی زاده، علیرضا، بررسی تناسخ از دیدگاه سهروردی، ۱۳۹۳

۸-غفاری، محمدخالد، فرهنگ اصطلاحات آثار شیخ اشراق، تهران: انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۸۰

۹-یوسفی، محمد تقی، تناسخ از نظر سهروردی، تابستان، ۱۳۷۸

۱۰-اعتمادی نیا، مجموعه درس گفتارهای درباره سهروردی، ۱۴۰۱

۱۱-یزدان پناه، سید یدالله، آموزش فلسفه، نشر پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۶

۱۲-ابراهیمی دینانی، دکتر غلامحسین، شعاع اندیشه وشهود فلسفه سهروردی، نشر حکمت تهران، ۱۳۶۴



وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی کرمانشاه



جمهوری اسلامی ایران
وزارت آموزش و پرورش



دانشگاه فرهنگیان



موسسه علمی و حقوقی قانون یار
برگزار می کند

پنجمین همایش علمی - پژوهشی

مطالعات علمی علوم انسانی در جهان اسلام

ارگان ها و سازمان های حامی معنوی برگزاری همایش (در استان کرمانشاه)

دانشگاه فرهنگیان - سازمان ارشاد اسلامی - آموزش و پرورش - بنیاد شهید، سازمان شهرداری و ...

www.Olomensani.ir

www.Ghanonyar.ir

محورهای پذیرش مقالات

تمام گرایش های رشته فقه، حقوق و علوم قضایی ■ علوم تربیتی، تکنولوژی آموزشی و آموزش و پرورش ■
روانشناسی، علوم اجتماعی، علوم دینی و مذهبی ■ علوم اقتصادی، بانکی و تمام گرایش های مدیریت ■

مکان و زمان برگزاری همایش
کرمانشاه - ۱۴۰۱/۱۲/۱۱

مدیر اجرایی همایش
دکتر شهلا رضایی

دبیر علمی و مسئول همایش
دکتر بهنام اسدی

ایمیل رسمی همایش جهت دریافت مقالات پژوهشگران
OLOMENSANI@YAHOO.COM

ارسال مقاله از طریق واتس آپ، ایتا، سروش، تلگرام، روبیکا به شماره ۰۹۱۰۰۶۳۶۰۰۲

دبیرخانه مرکزی موسسه قانون یار: تهران، میدان انقلاب، خیابان اردیبهشت، موسسه قانون یار ۵۲۶ - ۰۹۱۶۹۷۹۵۱۹

((در صورت طرح سوال در خصوص ارسال مقاله یا جذب در هیات علمی همایش یا خاتم دکتر قبادی تماس بگیرید ۰۹۱۶۹۷۴۸۶۲۵))



CiteFactor
Academic Scientific Journals



MENDELEY
Academia.edu



جهاد
دانشگاه



DRJI
Directory of Research Journals Indexing



CONF PAPER



PBIN.com
Sponsored And Indexed



Scientific Information Database



ICI WORLD OF JOURNALS



CIVICALCA
We Respect the Science